

- جهان نو -

تویاس وولف

گداها همیشه با ما هستند

ترجمه‌ی منیر شاخساری



نشر جمعه

فهرست

۷	بگو، آره
۱۴	گمشده
۵۰	گداها همیشه با ما هستند
۶۶	فروپاشی صحرا، ۱۹۶۸
۱۰۲	داستان ما شروع می‌شود
۱۲۰	جاذبه‌های پیش‌رو
۱۳۵	هیولا

بگو، آره

داشتند ظرف می شستند، زنش می شست و او خشک می کرد. شب پیش او شسته بود. برخلاف بیشتر مردهایی که می شناخت، او واقعاً کمک کردن در کارهای خانه را دوست داشت. چند ماه پیش اتفاقی شنیده بود که یکی از دوستان زنش به خاطر داشتن چنین شوهر با ملاحظه‌ای به او تبریک می گفت، پیش خودش فکر کرده بود من سعی‌امو می کنم. کمک کردن در شستن ظرف‌ها یکی از کارهایی بود که با انجام دادنش نشان می داد چه قدر با ملاحظه است.

باهم درباره‌ی مسائل مختلفی حرف زدند و به دلیلی گفت و گو شان کشید به این که آیا سفید پوست‌ها می توانند با سیاه پوست‌ها ازدواج کنند یا نه. مرد گفت با در نظر گرفتن همه‌ی جوانب فکر می کند این کار درست نباشد.

زنش پرسید: «چرا؟»

بعضی وقت‌ها زن ابروهایش را درهم می کشید، لب پایینش را می گزید و به چیزی خیره می شد. مرد وقتی او را با این قیافه می دید، می فهمید باید دهانش را ببندد، اما هیچ وقت این کار را نمی کرد.

زن دوباره پرسید: «چرا؟» و همان طور ایستاد، دستش درون کاسه‌ای بود که آن را نمی شست، فقط توی آب نگهش داشته بود.